

Ethical Challenges of Criminalizing Action against the Government; with an Approach to Islamic Law

Mehrangiz Roustaei ¹

1. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Literature and Humanities, Malayer University, Iran, Malayer,
Email: m.roustaie@malayeru.ac.ir

Abstract

Legislators, in the process of criminalization - which is the use of penal instruments to achieve specific objectives - may find themselves in the dilemma of “the end justifies the means.” This risk is manifested in the criminalization of actions against the government more than other offenses; because the government, by using punishment to preserve itself, is in the midst of using punishment as an instrument, or penal Machiavellianism, or the separation of ethics from penal policy. This study, using a descriptive–analytical method, demonstrates that the common justifications for criminalizing such offenses include divine sovereignty, the sovereignty of perfect reason, natural sovereignty, consent, the ethics of responsibility and the rule of maintaining the system (hefz al-nizām). Among these, the most ethical justification is a combination of the theory of the ethics of responsibility and a different reading of the rule of maintaining the system, which requires that only behaviors be criminalized that, firstly, cause “disruption” in the political system and pose a serious threat to its existence; secondly, criminally confronting that behavior is “necessary” to fulfill the responsibility of governing society and maintaining its existing order and organization; thirdly, the penal response given by the law must be “proportionate” to the disruption caused. Otherwise, criminalization would be immoral. A look at the list of crimes in Iranian criminal laws indicates that there are some instances of this type of criminalization, which makes it necessary to review them.

Keywords: Crimes against the government, criminalization, morality, Machiavellianism; juristic rule of maintaining the system (hefz al-nizām).

Received: 22/12/2025; Revised: 01/02/2026; Accepted: 07/04/2026

How To Cite: Roustaei, Mehrangiz (2026). Ethical Challenges of Criminalizing Action against the Government; with an Approach to Islamic Law, *Criminal Law Doctrines of Islamic Countries*, 3 (2). 98-124. <https://www.doi.org/10.22091/delic.2026.14956.1140>

Published by: University of Qom

© The Authors

Article type: Research



چالش‌های اخلاقی جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت؛ با رویکردی به حقوق اسلامی

مهرانگیز روستایی^۱

۱. استادیار گروه حقوق دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ملایر، ایران، ملایر، رایانامه: m.roustaie@malayeru.ac.ir

چکیده

قانون‌گذاران در فرآیند جرم‌انگاری که عبارت است از توسل به ابزار کیفر برای رسیدن به اهدافی مشخص، ممکن است در تنگنای «هدف، وسیله را توجیه می‌کند» قرار بگیرند. این خطر در جرم‌انگاری اقدامات علیه حکومت بیش از سایر جرائم نمود دارد؛ زیرا حکومت با استفاده از کیفر برای حفظ خود در مظان استفاده ابزاری از کیفر یا ماکیاولیزم کیفری یا جدایی اخلاق از سیاست کیفری قرار می‌گیرد. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی نشان می‌دهد توجیه‌های متداول برای جرم‌انگاری این قبیل جرائم عبارت‌اند از: فرمانروایی الهی، فرمانروایی عقل کامل، فرمانروایی طبیعی، رضایت، اخلاق مسئولیت و قاعده حفظ نظام. در این بین اخلاق‌گرایانه‌ترین توجیه، تلفیقی از نظریه اخلاق مسئولیت و خوانشی متفاوت از قاعده حفظ نظام است که اقتضا دارد تنها رفتارهایی جرم‌انگاری شوند که اولاً موجب «اخلال» در نظام سیاسی باشند و موجودیت آن را با خطر جدی مواجه کنند؛ ثانیاً مقابله کیفری با آن رفتار برای انجام مسئولیت اداره جامعه و حفظ نظم و سامان موجود در آن، «ضرورت» داشته باشد؛ ثالثاً پاسخ کیفری داده شده توسط قانون، با اخلال ایجاد شده «متناسب» باشد. در غیر این صورت جرم‌انگاری غیراخلاقی خواهد بود. نگاهی به سیاهه جرائم در قوانین کیفری ایران حاکی از وجود پاره‌ای مصادیق از این نوع جرم‌انگاری است که بازنگری در آن‌ها ضروری می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: جرائم علیه حکومت، جرم‌انگاری، اخلاق‌مداری، ماکیاولیزم، قاعده فقهی حفظ نظام.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۱۸

استناد: روستایی، مهرانگیز (۱۴۰۵). چالش‌های اخلاقی جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت؛ با رویکردی به حقوق اسلامی، *آموزه‌های حقوق کیفری کشورهای اسلامی*، ۳ (۲)، ۹۸-۱۲۴. <https://www.doi.org/10.22091/dclc.2026.14956.1140>



نوع مقاله: پژوهشی

ناشر: دانشگاه قم © نویسندگان

مقدمه

قانون‌گذار در فرآیند جرم‌انگاری، برای پاسداری از یک موضوع مهم و رسیدن به یک «هدف» از کیفر استفاده می‌کند و به همین دلیل در مرز باریکی قدم برمی‌دارد که ممکن است با کوچک‌ترین لغزش در دام ابزارگرایی کیفری یا ماکیاولیزم کیفری بیفتد. استفاده ابزاری با بیان معروف «هدف وسیله را توجیه می‌کند» آموزه اصلی ماکیاولیزم یا همان جدایی اخلاق از سیاست است که ممکن است گریبان سیاست جنایی را هم بگیرد. بنابراین بسیار حائز اهمیت است که کنشگران سیاست جنایی و در رأس آن‌ها قوه قانون‌گذاری، مرز میان ابزارگرایی و اخلاق‌مداری را در سیاست‌گذاری‌های خود رعایت کنند (Duff, 2013).

هرچند نمی‌توان همه جرم‌انگاری‌ها را استفاده ابزاری از کیفر قلمداد کرد، اما در پاره‌ای از حوزه‌های جرم‌انگاری، زمینه برای بروز ابزارگرایی کیفری مهیاتر از سایر حوزه‌هاست. جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت یکی از مستعدترین حوزه‌ها برای افتادن در دام استفاده ابزاری از کیفر است. توجیه جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت یا دولت^۱ با دشواری‌های عدیده‌ای روبه‌روست؛ زیرا حکومت با هدف حفظ خود، توسل به ابزار قهری کیفر را توجیه می‌کند و شائبه استفاده از روش ماکیاولیستی را فراهم می‌کند.^۲ از این رو در نگاه اول ممکن است این‌گونه به نظر آید که جرائم علیه حکومت، همگی نوعی ماکیاولیزم یا ابزارگرایی کیفری هستند.

به رغم وجود این شبهه جدی، جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت، جزو جدا نشدنی سیاهه جرائم در تمامی حکومت‌ها بوده است (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۲: ۲۰)؛ به نحوی که در طول تاریخ، هیچ جامعه دارای نظام سیاسی را نمی‌توان یافت که در آن جرائم علیه حکومت پیش‌بینی نشده باشد. همواره هر عملی خواه به‌طور مستقیم و خواه به‌طور غیرمستقیم، به اعتبار حکومت یا سردمداران آن، صدمه‌ای وارد کند، جرم‌انگاری شده است. لاینفک بودن جرائم علیه حکومت از زرادخانه کیفری جوامع گوناگون بشری به‌گونه‌ای است که

1. Crimes against the State/les crimes et délits contre l'État

۲. زیرا ماکیاولی با بیان «هدف وسیله را توجیه می‌کند»، حفظ حکومت را مهم‌ترین هدف و حکومت‌ها را مجاز می‌داند که برای حفظ و بقای خود متوسل هر ابزاری بشوند.

تفاوتی میان این جرائم با «جرائم طبیعی» باقی نمی‌گذارد. کنار هم قرار دادن این دو واقعیت که از یک سو اقدامات علیه حکومت همیشه و همه‌جا جرم‌انگاری شده‌اند و از سوی دیگر این جرم‌انگاری، حکومت را در معرض اتهام ماکیاولیزم یا سوء اخلاق سیاسی قرار می‌دهد،

دو مسئله عمده پیش روی ما می‌نهد: ۱. با توجه به اینکه اصولاً تحمیل درد و رنج بر افراد و در نتیجه جرم دانستن یک رفتار، امری غیر اخلاقی و نیازمند توجیه است چرا دولت‌ها از نظر اخلاقی مجاز به جرم‌انگاری جرائم علیه خود هستند؟ ۲. مرز جرم‌انگاری‌های ابزارگرایانه و غیرابزارگرایانه در این حوزه کدام است و چارچوب اخلاق سیاسی جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت چیست؟ در این پژوهش با استفاده از شیوه توصیفی تحلیلی برای یافتن پاسخ پرسش‌های فوق تلاش خواهیم کرد. بدین منظور ابتدا به بیان توجیه‌های مرسومه‌ای که تاکنون برای جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت ارائه شده و نیز یافتن اخلاق‌مدارانه‌ترین توجیه برای جرم‌انگاری می‌پردازیم و سپس مرز میان جرم‌انگاری اخلاق‌مدارانه و غیر آن را از دو منظر حقوق عرفی و حقوق اسلامی مشخص خواهیم کرد.

۱. توجیه جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت در حقوق عرفی

در نظام‌های حقوقی غربی توجیه‌های متعددی برای جرم‌انگاری جرائم علیه حکومت و فرمانروا ارائه شده است (همپتن، ۱۳۸۵: ۲۹). در حالی که توجیهات اولیه بر پایه فرض نابرابری ذاتی فرمانروا و فرمانبر شکل گرفته‌اند و الزام فرمانبر به اطاعت از فرمانروا و در نتیجه ممنوعیت وی از هرگونه اقدام علیه فرمانروا از این نابرابری و تفوق ذاتی شکل می‌گیرد، توجیهات نزدیک‌تر به دوران مدرنیته بر فرض عدم وجود تفاوت ذاتی میان فرمانروا و فرمانبر استوار شده‌اند.

۱-۱. تبیین توجیه‌ها

در توجیه‌های متعارف جرم‌انگاری غالباً به اصول اخلاقی ارجاع داده می‌شود (Feinberg, 1984: 26-27):
توجیهات مذکور برای جرم‌انگاری رفتار فرد الف علیه فرد ب ارائه می‌شود که از طرف دولت به عمل می‌آید.
از آنجا که در جرم‌انگاری جرائم علیه دولت، حکومت در پی حفظ و حراست خود و تحمیل قدرت خود

بر شهروندان است، توجیه اخلاقی آن متفاوت از توجیهات پیشین و از این رو دشوار به نظر می‌رسد. در توجیه جرم‌انگاری بسیاری از جرائم به سادگی این گونه بیان می‌شود که قانون‌گذار در این جرم‌انگاری‌ها به دنبال حفظ و حراست یکی از ارزش‌های مهم و بنیادین جامعه است. به‌عنوان مثال در جرم‌انگاری سرقت و کلاهبرداری به دنبال حراست از اموال و مالکیت خصوصی، در جرم‌انگاری قتل به دنبال حراست از حق حیات انسان‌ها، در جرم‌انگاری زنا به دنبال حراست از عفت و اخلاق و حریم خانواده است. هریک از این موارد را می‌توان به‌عنوان یکی از ارزش‌های بنیادین جامعه مطرح کرد و هرگونه تعرض به آن‌ها را مستمسک جرم‌انگاری قرار داد.

سؤال این است که هنگام جرم‌انگاری جرائم علیه حکومت چه توجیهی وجود دارد و قانون‌گذار به دنبال حفظ چه ارزشی است؟ ممکن است در پاسخ گفته شود که وجود حکومت برای نظم بخشیدن به جامعه ضروری است و در نتیجه حکومت چون حافظ نظم است وجودش در زمره ضرورت‌ها و ارزش‌های جامعه قرار می‌گیرد و تعرض به آن به‌عنوان تعرض به یکی از ارزش‌های اساسی جامعه باید جرم‌انگاری شود. برای استحکام بخشیدن به این پاسخ ممکن است به کلیه نظریه‌ها و اندیشه‌هایی که در علوم سیاسی در رد نظریه آنارشیزم و بی‌حکومتی، به دنبال توجیه ضرورت وجود حکومت در جامعه ارائه شده استناد گردد. ولی این پاسخ نمی‌تواند توجیه‌کننده جرم‌انگاری رفتار علیه حکومت باشد؛ زیرا این پاسخ و نظریه‌های سیاسی توجیه‌کننده ضرورت وجود دولت در جامعه، فقط ضرورت وجود «یک» حکومت در جامعه را توجیه می‌کنند و نه ضرورت وجود حکومت موجود را. حال آنکه ما در جرائم علیه حکومت با این واقعیت مواجهیم که اقدام علیه «همین» حکومت موجود و نه اقدام برای محو هر نوع حکومت از جامعه جرم‌انگاری می‌شود. به بیان دیگر افرادی که مرتکب جرائم علیه حکومت می‌شوند اصولاً به دنبال بی‌حکومت کردن جامعه نیستند،^۱ بلکه معتقدند حکومت فعلی توانایی اداره شایسته جامعه را ندارد و به دنبال آن هستند که با کنار

۱. اگر یک فرد یا گروه آنارشیست با گفتار و رفتار خود به دنبال زدودن هر نوع حکومت از جامعه باشد، جرم‌انگاری عملش با توجیهات مذکور (یعنی ضرورت وجود حکومت در جامعه) امکان‌پذیر است. بنابراین مباحث مطرح شده در این بند صرفاً ناظر بر مواردی است که اقدامی علیه حکومت موجود و بدون رویکردهای آنارشیستی صورت می‌گیرد

زدن آن، حکومت دیگری را که شایسته‌تر می‌دانند بر جامعه حاکم سازند. از این رو توجیه‌های ناظر بر ضرورت وجود حکومت در جامعه، نمی‌توانند توجیه‌گر جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت موجود و تلاش برای جایگزین کردن آن با حکومتی دیگر باشند و قانون‌گذاران برای جرم‌انگاری رفتار علیه حکومت باید به دنبال توجیهاتی دیگر باشند.

۱-۱-۱. نظریه فرمانروایی الهی

بر مبنای این نظریه، فرمانروای جامعه نماینده و جانشین خدا در آن جامعه است و هرکس بر او بشورد و حکومت او را مورد خدشه قرار دهد علیه خدا شوریده است (Carson, 1981:148). بر همین مبناست که به خصوص در دوران قدیم در بسیاری موارد جرائم علیه حکومت نوعی جرم دینی و مترادف خروج از مذهب به شمار می‌رفت و جرائم علیه حکومت در سابقه تاریخی خود بزرگ‌ترین و شدیدترین جرائم و گناهی مذهبی و اخلاقی محسوب و با سخت‌ترین مجازات‌ها روبه‌رو می‌شد.

۱-۱-۲. نظریه فرمانروایی طبیعی

بر اساس این دیدگاه همان‌طور که انسان بر حیوان برتری دارد در میان انسان‌ها نیز این نظام سلسله‌مراتبی وجود دارد. هر انسانی برای کاری خلق شده است؛ برخی برای فرمان دادن و برخی برای فرمان بردن. درست همان‌طور که در طبیعت قوانین مادی وجود دارد، قوانینی سیاسی هم وجود دارد که سلسله‌مراتب سیاسی را در جوامع تعیین می‌کند (همپتن، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۸). حال اگر کسی بر این قوانین طبیعی بشورد و از حکومت نافرمانی کند یا قاعده و فرمان دیگری را عادلانه بداند یا ادعای فرمانروایی کند و به دنبال فرمانروایی فرودستان باشد به تعبیر ارسطو نتیجه از لحاظ اقتصادی، نظامی، فرهنگی و حقوقی برای همه مصیبت‌بار خواهد شد (ارسطو، ۱۳۷۷: ۴۱-۹۱). بدین‌سان جرائم علیه حکومت، طغیان علیه طبیعت‌اند و با توجه به آثار مصیبت‌باری که به بار می‌آورند خطرناک‌ترین جرائم و شایسته شدیدترین مجازات‌ها هستند.

۱-۳. نظریه فرمانروایی عقل کامل

بر اساس حکم عقل، اگر کسی در خصوص موضوعی از ما داناتر باشد، در آن موضوع باید از او تبعیت کنیم. مانند بیماری که دستورات پزشک را اجرا می‌کند. فرمانروای سیاسی نیز کسی است که در خصوص همه موضوع‌های مرتبط با زندگی خوب و سعادت‌مند از ما داناتر است و به حکم عقل، همه تکلیف اخلاقی دارند که از دستورهای او - صرف‌نظر از موضوع و محتوای آن - پیروی کنند (محمودی جانکی و امامی آرندی، ۱۳۹۲: ۱۵۵). چنین فرمانروایی مانند پدری است که داناتر از فرزند خویش است و برای ممانعت از به هلاکت افتادن فرزندش گاه دست به تنبیه او نیز می‌زند؛ پدری که فرزندان خود را تحت سرپرستی اخلاقی و عقلانی خود دارد تا آن‌ها پرورش اخلاقی و عقلانی پیدا کنند. کسی که علیه چنین پدری می‌شورد و به رغم برخورداری از الطاف و حمایت‌های او حق اخلاقی فرمانروا را بر گردن خود نادیده می‌گیرد خائن و مستحق مجازات است. به همین علت است که جرائم علیه حکومت از قرن‌ها قبل تحت عنوان جرم «خیانت» مطرح بوده است.

۱-۴. نظریه رضایت

نظریه رضایت مبتنی بر ایده «قرارداد اجتماعی» و یکی از طرفدارترین مبانی توجیه جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت است. جذابیت این نظریه از آن روست که بر مبنای این رویکرد ملزم کردن یک انسان به تبعیت از دیگری و به‌طور مشخص تبعیت از حکومت و فرامین فرمانروا، تنها در صورتی موجه و مشروع است که وی خود به اطاعت از دیگری رضایت داده و از این طریق متعهد به اطاعت شده باشد؛ زیرا همه انسان‌ها طبیعتاً آزاد و برابر آفریده شده‌اند و هیچ‌کس را نمی‌توان مگر با رضایت خود او ملزم به اطاعت از دیگری نمود (لاک، ۱۳۸۷: ۱۴۹). از این رو فرض می‌شود که شهروندان یک کشور به موجب یک قرارداد اجتماعی فرضی، در ازای بهره‌مندی از خدمات امنیتی و رفاهی، بخشی از آزادی‌های خود را واگذار کرده و از این طریق به اطاعت از حکومت رضایت داده‌اند. حال اگر کسی با خلف وعده و برخلاف این رضایت و تعهد

عمل کند و از پیروی از حکومت سرپیچی کند و در مقابل حکومت و فرمانروا بایستد به جهت عهدشکنی خود مستحق تحمل کیفر خواهد بود.

۱-۱-۵. اخلاق مسئولیت

بر مبنای این نظریه، حکومت مسئولیت اداره جامعه را بر عهده گرفته است و هر کس مسئولیتی بر عهده می‌گیرد اخلاقاً باید تمام توان خود را جهت انجام هرچه بهتر آن مسئولیت به کار گیرد و زمینه‌های تحقق این مهم را فراهم آورد. زمینه‌های انجام هرچه بهتر مسئولیت نیز گاه از طریق فراهم آوردن بسترها و شرایط مورد نیاز و گاه از طریق از بین بردن موانع ایفای مسئولیت مهیا می‌شود. از این رو حکومت به محض اینکه مسئولیت اداره جامعه را بر عهده می‌گیرد اخلاقاً مکلف است به مقابله با موانع ایفای این مسئولیت برخیزد (ادواردز و تاونزند، ۱۳۹۰: ۵۶). یکی از این موانع، حضور افراد و گروه‌هایی است که برای حکومت ایجاد مزاحمت و اقتدار آن را خدشه‌دار می‌کنند. درست مانند معلمی که مسئولیت اداره کلاس و تعلیم و تربیت دانش‌آموزان آن را بر عهده می‌گیرد و برای اینکه در ایفای این مسئولیت به بهترین شکل موفق باشد با دانش‌آموزان خاطی و کسانی که نظم کلاس را بر هم زده یا برای معلم ایجاد مزاحمت می‌کنند برخورد و آن‌ها را تنبیه می‌کند. بر این اساس، به کیفر رساندن اقدام کنندگان علیه حکومت هرچند ممکن است با محک اصول «اخلاق فردی» امری خلاف اخلاق به شمار آید اما از منظر «اخلاق مسئولیت» و «اخلاق حرفه‌ای» اقدامی کاملاً اخلاقی است و اساساً اگر حکومت چنین نکند، به زمینه‌سازهای عدم ایفای مسئولیت دامن زده است و این عین بی‌مسئولیتی و بی‌اخلاقی است؛ زیرا مسئولیتی را بر عهده گرفته است، ولی برای ایفای هرچه بهتر آن تلاش نمی‌کند.

۱-۲. نقد و ارزیابی نظریه‌ها

سه نظریه نخست (نظریه‌های ناظر بر فرمانروایی الهی و طبیعی و عقل کامل) در زمره قدیمی‌ترین نظریه‌ها در این حوزه‌اند و امروزه طرفداران چندانی ندارند؛ زیرا این نظریه‌ها همگی مبتنی بر این پیش‌فرض‌اند که انسان‌ها با یکدیگر برابر نیستند و عده‌ای قهراً برتر از دیگران و محکوم به فرمانروایی‌اند و عده‌ای دیگر قهراً

پست‌تر از سایرین و محکوم به فرمان‌برداری محض‌اند. این پیش‌فرض قابل دفاع نیست؛ به‌ویژه که ملاک برتری برخی انسان‌ها بر برخی دیگر را نه در مؤلفه‌های اختیاری بلکه در یک سری شاخص‌های اجباری و خارج از اراده می‌داند و به همین جهت از منظر اخلاق سیاسی مردود است. ایراد مهم دیگری که به این نظریه‌ها وارد است اینکه این نظریه‌ها مشخص نمی‌کنند ملاک تشخیص انسان برتر چیست. شهروندان از چه طریقی باید اطمینان حاصل کنند که فرمانروایی که در حال حاضر حکمرانی می‌کند، همان است که خدا تعیین کرده یا طبیعت تعیین کرده است. اساساً مجرمین سیاسی و کسانی که اقدام به چالش کشیدن حکام می‌کنند معتقدند که حاکم فعلی صلاحیت لازم، مثلاً برگزیده شدن توسط طبیعت یا برخورداری از عقل کامل را ندارد. حاکم فعلی چه دلیلی برای شایسته‌تر بودن از دیگران دارد؟ بنابراین صرف اینکه حاکمی در حال حاضر حکمرانی را در اختیار دارد دلیل برتری او بر دیگران نمی‌شود تا دیگران محکوم به فرمان‌برداری از او و عدم اعتراض و انتقاد از او گردند تا بر این مبنا وی هرگونه اقدام علیه خود را جرم‌انگاری کند و دیگران را به کیفر برساند.

نظریه رضایت، صرف‌نظر از اینکه آن را افسانه‌ای تاریخی بدانیم یا یک حقیقت تاریخی (Simmons, 2001: 123) به رغم جذابیتی که به‌واسطه تأکید بر برابری ذاتی انسان‌ها دارد واجد ایراداتی است. اگر مبنای مشروعیت فرمانروایی حکومت بر شهروندان، رضایت آنان باشد لزوماً باید رضایت تک‌تک آنان در این خصوص جلب شود. از این‌رو اگر تنها یک نفر از شهروندان به فرمانروایی حکومت رضایت نداده باشد، دیگر الزام و تعهدی مبنی بر اطاعت از حکومت ندارد و می‌تواند علیه حکومت بشورد و حکومت نیز حق کیفر او را نخواهد داشت. طرفداران نظریه رضایت در پاسخ به این ایراد معتقدند که فرض بر آن است که در جامعه همگان در ازای بهره‌مندی از منافع و خدمات حکومت و امنیت حاصل از وجود آن، «رضایت ضمنی» به فرمانروایی او و تعهد ضمنی به فرمان‌برداری از او می‌دهند (محمودی جانکی و امامی آرندی، ۱۳۹۲: ۱۵۹). این پاسخ نیز قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اولاً قاطعانه نمی‌توان گفت هرکس از خدمات بهره‌مند می‌شود قطعاً به فرمان‌برداری تام هم رضایت داده است. برای ایجاد تعهد به فرمان‌برداری و اطاعت از حکومت، همانند هر تعهد دیگری در عالم حقوق، نیاز به اراده و رضایت صریح است و رضایت ضمنی

در این خصوص کفایت نمی‌کند؛ ثانیاً بر فرض که چنین رضایتی در بین شهروندان وجود داشته باشد و آن‌ها بر مبنای برخورداری از خدمات حکومت، تن به فرمان‌برداری از حکومت داده باشند، در این صورت باید پذیریم که هر جا تخلفی از این قرارداد ضمنی از سوی حکومت سر بزند، برای مثال حکومت نتواند امنیت، رفاه، تربیت و... را که موضوع تعهدش در قرارداد فرضی بوده است تأمین کند، طرف دیگر قرارداد یعنی شهروندان نیز حق تمرد و سرپیچی از فرامین حکومت را خواهند داشت. از آنجا که هیچ حکومتی نمی‌تواند مدینه فاضله ایجاد و به تمامی تعهدات خود عمل کند و امنیت و رفاه کامل را برای همه شهروندان فراهم نماید، شهروندان همواره حق ایستادن در برابر حکومت را دارند و جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت غیر قابل توجیه خواهد شد.

در بین نظریه‌های مذکور، نظریه اخلاق مسئولیت بهتر از سایر نظریه‌ها می‌تواند مبنای جرم‌انگاری جرائم علیه حکومت را بیان و برای آن حدود و ثغوری تعیین کند؛ زیرا اولاً جرم‌انگاری این قبیل رفتارها را با اصول اخلاقی پیوند می‌دهد. این نظریه با تأکید بر لزوم تفکیک میان «اخلاق فردی» و «اخلاق حرفه‌ای»، بر این مهم صحنه می‌گذارد که نباید در عرصه مسئولیت‌های مهم مانند حکومت‌داری، قضاوت اخلاقی درباره رفتار مسئولین را صرفاً با معیارها و شاخص‌های اخلاق فردی انجام داد. ممکن است رفتار اخلاقاً «خوب» در روابط فردی، وقتی وارد عرصه جمعی و مسئولیتی می‌شود، اخلاقاً «بد» به حساب آید و بالعکس رفتاری که در روابط فردی بد قلمداد می‌شود در عرصه مسئولیتی اخلاقاً خوب باشد؛ ثانیاً این نظریه از آنجا که با اصول اخلاقی پیوند دارد می‌تواند حدود و ثغور و قلمرویی برای جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت ترسیم کند. برخلاف نظریه‌های دسته نخست که می‌گویند چون مجرم علیه نماینده خدا یا علیه انسان برتر یا عقل کامل شوریده است مستحق شدیدترین مجازات‌هاست، با پذیرش نظریه مسئولیت اخلاقی به‌عنوان توجیه اصلی جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت می‌توانیم این جرم‌انگاری‌ها را محدود به موارد «ضرورت» ایفای مسئولیت حکومت‌داری نموده و تجاوز از این حد را ابزارگرایی کیفری قلمداد کنیم.

۲. توجیه جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت در حقوق اسلامی

در نظام حقوقی اسلام به‌طور عام و در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران به‌طور خاص، ضرورت جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت اسلامی با تکیه بر یکی از قواعد مهم فقهی یعنی قاعده «حفظ نظام» صورت گرفته است. به موجب این قاعده^۱ هرگونه ایجاد اختلال در «نظام» حرام و حفظ «نظام» واجب و بلکه واجب و اجابت است (جعفرپیشه، ۱۳۸۹: ۶۲). مصلحت حفظ «نظام» می‌تواند وجوب و حرمت را از پاره‌ای احکام بردارد و برای این منظور می‌توان اعمالی را که در حالت عادی از لحاظ شرعی و فقهی «حرام» هستند نیز مرتکب شد. به‌عنوان مثال می‌توان آزادی یا حتی حیات برخی از افراد را سلب کرد، حریم خصوصی آن‌ها را نقض کرد و رفتارهایی را انجام داد که در حالت عادی حرام‌اند، اما برای حفظ نظام، مباح می‌شوند (منتظری، ۱۳۶۹: ۳۸۷).

اجرای بسیاری از این حرام‌های مباح شده در قالب ابزارهای کیفری جای می‌گیرد. سلب حیات به شکل اجرای مجازات‌های بدنی، سلب آزادی به شکل جرم‌انگاری رفتار یا اجرای کیفر حبس، نقض حریم خصوصی از طریق شنود مکالمات و مراسلات و مکاتبات شهروندان انجام می‌شوند. به بیان صریح‌تر اجرای قاعده حفظ نظام و اجرای برخی محرمات به‌منظور حفظ نظام عمدتاً از طریق توسل به ابزارهای کیفری صورت می‌گیرد؛ ابزارهای کیفری‌ای که توسل به آن‌ها در حالت عادی به حکم اخلاق ممنوع و به حکم شرعی و فقهی حرام هستند، اما قاعده حفظ نظام این حرمت را از آن‌ها برمی‌دارد و اجازه توسل به این ابزارها را می‌دهد.

نظر به مراتب فوق، قاعده حفظ نظام اقتضا می‌کند که از یک سو کلیه اقداماتی که منجر به اختلال در نظام سیاسی اسلام می‌شود جرم‌انگاری شود و از دیگر سو برای پیشگیری و کشف و مجازات این جرائم

۱. قاعده فقهی، فرمول بسیار کلی‌ای است که منشأ استنباط قوانین محدودتر بوده و اختصاص به یک مورد خاص ندارد بلکه مبنای قوانین مختلف و متعدد قرار می‌گیرد (محقق داماد، ۱۳۸۰: ۲۱). لذا حفظ نظام از آنجا که اولاً در ابواب گوناگون فقه به کار می‌رود؛ ثانیاً مورد اتفاق فقهای شیعه و اهل سنت است؛ ثالثاً منصوص نیست، بلکه از منابع مختلف به دست می‌آید و رابعاً در بردارنده حکم واقعی است نه ظاهری، در زمره قواعد فقهی عام یا رئیسه، متفق علیه، اصطیادی و واقعی قرار می‌گیرد (ملک‌افضلی اردکانی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

بتوان کلیه واجبات شرعی و قانونی را کنار نهاد و پاره‌ای محرمات و ممنوعات مسلم فقهی و قانونی را نیز به انجام رساند تا خللی به اساس و اقتدار حکومت اسلامی (و به تبع آن به اساس اسلام) وارد نیاید. اینجاست که اهمیت این قاعده مشخص می‌شود و ضروری است قلمرو این قاعده و در نتیجه موارد دقیق تمسک به ابزارهای کیفری برای حفظ نظام معین گردد.

۲-۱. مفهوم نظام

یکی از شیوه‌های تمسک به قاعده حفظ نظام برای توجیه جرم‌انگاری رفتار علیه حکومت آن است که گفته شود معنای «نظام»، حکومت اسلامی است. به‌ویژه در سال‌هایی که از انقلاب اسلامی ایران و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی در این کشور می‌گذرد به دلیل کثرت استعمال لفظ «نظام» برای اشاره به حکومت جمهوری اسلامی ایران، هنگام به کار بردن این واژه، آنچه به ذهن متبادر می‌شود نظام سیاسی حاکم بر کشور و نه نظام معیشتی و اجتماعی یا حتی اصل نظام اسلام است. اما این تبادر نباید موجب شود که هنگام تفسیر لفظ «نظام» در متن قاعده حفظ نظام، حقیقت شرعی آن را فراموش کنیم.

تأملی در روایات مستند این قاعده و اقوال فقها نشان می‌دهد که لفظ «نظام» در معنای حقیقی، به معنای نظام سیاسی نیست و هر جا بنا بر اشاره به نظام سیاسی بوده است، لفظ «نظام» همراه با قیدی که مفید این معنا باشد به کار رفته است. ولی در مواردی که این لفظ به صورت مطلق به کار گرفته می‌شود، منظور از آن معنای دوم نظام یعنی نظام عباد و سامان داشتن زندگی مردم است (نجفی، بی تا: ۱۰). از این رو باید گفت قاعده «حفظ نظام اوجب واجبات است» با توجه به اطلاق که در قاعده وجود دارد، قابل تقیید به حفظ نظام سیاسی نیست.

شیوه دیگری که برای تمسک به این قاعده وجود دارد آن است که ارتباط ناگسستگی میان نظام‌های مختلف جامعه اسلامی برقرار گردد و این گونه استدلال شود که هرگونه تضعیف و اختلال در نظام سیاسی، منجر به اختلال در نظام‌های دیگر نیز می‌شود (ملک افصلی اردکانی، ۱۳۸۹: ۱۱۱). بر این اساس حتی اگر لفظ «نظام» را در این قاعده به معنای نظام سیاسی در نظر نگیریم و آن را به معنای نظام معیشتی یا حتی

اساس اسلام قلمداد کنیم، باز هم اجرای قاعده مستلزم آن است که مانع هرگونه اختلال در نظام سیاسی و حکومت اسلامی حاکم بر کشور شویم؛ در غیر این صورت با تضعیف نظام سیاسی، نظام معیشتی مردم و حتی اساس اسلام نیز مصون از گزند نخواهد بود.^۱

در پاسخ به این استدلال باید گفت اولاً این تلازم میان حفظ نظام سیاسی و حفظ نظام معیشتی یا حفظ اصل اسلام برقرار نیست. چون این احتمال وجود دارد که رویه‌ها و نحوه اداره جامعه توسط نظام سیاسی حاکم، آن چنان غیرمطلوب و ناکارآمد باشد که اتفاقاً بقای آن منجر به اختلال بیش از پیش نظام معیشتی مردم و حتی موجب به خطر افتادن اصل اسلام بشود^۲ و در نتیجه حفظ این حکومت هیچ توجیهی نخواهد داشت؛ ثانیاً اگر ضرورت حفظ حکومت اسلامی با ارجاع آن به ضرورت حفظ نظام اجتماعی توجیه گردد دیگر تفاوتی میان حکومت اسلامی با غیر آن نخواهد بود؛ زیرا اگر تلازم میان اختلال در حکومت اسلامی و اختلال در نظام اجتماعی برقرار باشد، این تلازم میان اختلال در هر حکومتی با اختلال در نظام اجتماعی آن جامعه برقرار خواهد بود (مهوری، ۱۳۸۰: ۱۱۵). این استدلال بدان معناست که اگر در جامعه مسلمانان حکومتی غیراسلامی بر سر کار باشد، چون هرگونه تضعیف آن حکومت منجر به تضعیف و اختلال در نظام اجتماعی می‌شود، باید از تضعیف خودداری نمود و در نتیجه هرگونه تلاش برای برقراری حکومت عادل اسلامی با استناد به همین قاعده حفظ نظام، ممنوع خواهد بود. در نتیجه با اینکه حفظ نظام یکی از واجبات مهم اسلام است و بر تمام واجبات دیگر در مقام تراحم مقدم است؛ ولی وجوب حفظ نظام مستلزم وجوب حفظ حکومت نیست؛ زیرا حفظ نظام معیشت مردم متوقف بر حکومت اسلامی نیست و از این طریق نمی‌توان مقدم بودن حفظ حکومت را بر سایر احکام اسلام نتیجه گرفت.

۱. «بنابراین از امور مهمه‌ای که بر همه ما واجب است دفاع از اسلام، دفاع از جمهوری اسلامی است... چنانچه بر همه ما واجب است که به هر طور می‌توانیم دفاع کنیم از اسلام...» (خمینی، صحیفه امجج ۲۰، ج ۲۰: ۷۹) «الان جمهوری اسلامی یعنی اسلام و این امانتی است بزرگ که باید از آن حفاظت کنید» (خمینی، صحیف، ج ۱۹: ۱۷۳).

۲. کما اینکه در طول تاریخ مواردی از این قبیل مشاهده شده است. مانند حکومت کلیسا در قرون وسطای اروپا که کار را به جایی رساندند که مردم و متفکران آن جامعه‌ها به کلی از مسیحیت و توانایی آن برای اداره جامعه و وضع قوانین ناامید شدند که در نهایت منجر به سکولاریزه شدن آن جامعه‌ها گردید.

این در حالی است که همواره از سوی اولیای اسلام تأکید شده است که هدف اصلی حکومت اسلامی ترویج ارزش‌های اسلامی و حاکم کردن اخلاق بر جامعه و فراهم آوردن بسترهای لازم برای رشد فضائل اخلاقی و انسانی و به کمال و سعادت رسیدن ابنای بشری است (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ج ۲۰: ۲۹۸). حفظ حکومت به بهای کنار گذاردن این ارزش‌ها و اخلاقیات و فضائل به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند بستر ساز ترویج فضائل و ارزش‌ها در جامعه شود و تبدیل شدن حکومت اسلامی از ابزار به هدف، نقض غرض خواهد بود. از این رو به نظر می‌رسد صحیح‌تر آن است که اولاً اوجب واجبات بودن حفظ نظام را ناظر به حفظ نظام اجتماعی (نوبهار، ۱۳۸۸: ۱۱) و یا حداکثر حفظ اصل و اساس اسلام بدانیم و نه صرفاً حفظ نظام سیاسی و ثانیاً در مواردی که بناست به خاطر مصلحت حفظ نظام سیاسی، پاره‌ای واجبات را کنار نهمیم این امر را با لحاظ کردن این نکته مهم انجام دهیم که حفظ نظام سیاسی به صورت مطلق، واجب نیست، بلکه مقید به قیود و شرایطی است که این قیود و شرایط را می‌توان از سایر اجزای تشکیل دهنده قاعده حفظ نظام استخراج کرد؛ قیود و شرایطی که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۲-۲. مفهوم حفظ

در بررسی و تحلیل قاعده حفظ نظام، بازاندیشی در مفهوم «حفظ»، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا در این قاعده، حکم و جوب بر «حفظ» نظام تعلق گرفته است. بنابراین ضروری است مشخص شود که حتی اگر بپذیریم منظور از نظام واجب‌الحفظ، نظام سیاسی است، مراد از «حفظ» چیست. به بیان دقیق‌تر باید مشخص شود که اولاً در چه مواردی «حفظ» نظام به خطر می‌افتد و ما ملزم به واکنش نشان دادن در قبال آن هستیم؟ ثانیاً در مقابله با این خطر چه باید کرد؟ دفع آن خطر یا به تعبیر قاعده، «حفظ» نظام در مقابل آن خطر به چه ترتیبی و با انجام چه اقداماتی باید باشد؟ در پاسخ به سؤال نخست باید توجه داشت که وجوب «حفظ» نظام، روی دیگر سکه حرمت «اخلال» در نظام است و متون روایی و اقوال فقها همواره این دو اصطلاح را به‌عنوان دو روی یک سکه به‌کار برده‌اند (شمس‌الدین، ۱۴۱۲ق.:. ۴۴۰). بنابراین برای تمسک به قاعده، ضروری است اقدامی که فرد یا گروهی در مقابل نظام، از جمله نظام سیاسی انجام می‌دهد، به درجه‌ای از

شدت و اهمیت رسیده باشد که بتوان به آن عنوان «اخلال» داد و در مقابل آن اقدامی ایجابی از قبیل جرم‌انگاری و کیفردهی و حتی اقدامات پیشگیرانه انجام داد. قاعده حفظ نظام حتی اگر به معنای حفظ نظام سیاسی هم باشد مجوز جرم‌انگاری «کلیه» اقدامات علیه حکومت اسلامی را نمی‌دهد و از آنجا که نمی‌توان هرگونه تمرد و نافرمانی و تضعیف را «اخلال» دانست، استناد به قاعده برای انجام اقدام ایجابی از قبیل جرم‌انگاری و به کیفر رساندن، فاقد وجهت است. در پیشگیری از اقدامات علیه حکومت نیز، این قاعده جوازی برای نقض الزامات حقوق بنیادین نخواهد بود؛ این اقدامات هرچند ماهیت سرکوب‌گرانه ندارند، اما در ذات خود محدود کننده هستند و باید مقید به رعایت مبانی نظری و معیارها و محدوده‌های حقوقی باشند.

به عبارت دیگر هدف پیشگیری از اقدامات علیه حکومت نمی‌تواند کاربرد هر اقدام و وسیله‌ای به‌ویژه کنارگذاری اصول عمومی حقوق را توجیه کرده و بهانه‌ای برای توسل به مقررات فوق‌العاده و روش‌های خاص فراقانونی شود (ابراهیمی، ۱۴۰۳: ۳۰-۳۱). در پاسخ به سؤال دوم می‌توان گفت حفظ نظام به دو صورت کلی می‌تواند صورت گیرد:

نخست، شیوه سلبی: یعنی قاعده حفظ نظام اقتضا دارد از انجام هرگونه اقدامی که منجر به بروز اخلال در نظام می‌شود خودداری گردد.

دوم، شیوه ایجابی: یعنی قاعده اقتضا دارد که در صورت مشاهده اخلال در نظام، به آن واکنش نشان داده شود. نکته مهم اینجاست که آنچه در اقدامات ایجابی مجاز است، صرفاً «حفظ» نظام است. بنابراین حکومت هنگامی که می‌خواهد به استناد این قاعده برای حفظ نظام، واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود، باید به «ضرورت حفظ» نظام و به بیان دیگر، به ضرورت دفع خطر اخلال در نظام اکتفا کند و پا را از آن فراتر نگذارد. رعایت این مهم، مستلزم آن است که برای «حفظ» نظام، قائل به مراتبی باشیم. باید هنگام اعمال قاعده، اقداماتی صورت گیرد که با شدت «اخلال» در نظام متناسب باشد. از این رو قاعده حفظ نظام حتی اگر به معنای حفظ نظام سیاسی باشد، مجوز انجام «هر» اقدامی را علیه اخلال‌کنندگان در نظام نمی‌دهد، بلکه این اقدامات باید در حد ضرورت و متناسب با خطر اخلال واقع شده یا در شرف وقوع باشد.

۲-۳. اوجب واجبات

منطوق صریح قاعده حفظ نظام آن است که مصلحت حفظ نظام نه تنها در زمره واجبات شرعی است، بلکه در رأس همه واجبات شرعی قرار دارد، به گونه‌ای که در مقام تراحم میان این واجب با هریک از واجبات شرعی، مکلفیم اولویت را به حفظ نظام دهیم و سایر واجبات مزاحم را ترک نماییم. اما آیا این واجب بر محرمات نیز اولویت دارد؟ آیا مفاد قاعده حفظ نظام مفید این معنا نیز هست که در مقام تراحم میان واجب حفظ نظام با یک یا چند حرام شرعی اولویت به حفظ نظام داده شده، انجام محرمات مزاحم، مباح گردد؟ آیا مصلحت حفظ نظام به نحو عموم و اطلاق بر تمامی احکام اولیه شرعی مقدم است؟ برای یافتن پاسخ یادآور می‌شویم که قاعده حفظ نظام در زمره قواعد اصطیادی قرار دارد. بدین معنا که عبارات مندرج در متن قاعده، عیناً مذکور در کتاب یا سنت نیست، بلکه قاعده‌ای است که فقها از فحوای روایات و سیره معصومین (ع) و به حکم عقل استنباط و استخراج کرده‌اند. بنابراین در تفسیر عبارات قاعده حفظ نظام به جای جمود در الفاظ باید بر اساس حکم عقل عمل نمود.

توضیح اینکه تقدم حفظ نظام بر سایر احکام، مبنای اصلی خود را از قاعده عقلی «تقدم اهم بر مهم» عاریت گرفته است. از آنجا که از یک سو بسامان بودن و بر مدار نظم بودن امور یک ضرورت عقلی است، و از سوی دیگر اجرای بسیاری از احکام شرعی منوط به وجود نظم و نظام در جامعه است، در مقام تراحم میان این واجب با سایر واجبات و محرمات، حفظ نظام در جایگاه «اهم» قرار می‌گیرد و سایر واجبات و محرمات هرچند «مهم» باشند باید موقتاً کنار گذاشته شوند (مهوری، ۱۳۸۰: ۱۲۰). بنابراین در پاسخ به این سؤال که آیا حفظ نظام بر تمامی محرمات مقدم است و موجب اباحه هر نوع رفتاری می‌شود یا نه، به جای دادن یک پاسخ ثابت آری یا خیر باید گفت که در هر مورد مسئله نیاز به بررسی دارد. آنچه به عنوان جمع‌بندی از ترکیب نظریه اخلاق مسئولیت و قاعده حفظ نظام برمی‌آید این است که جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت در صورتی موجه است که با جمع اقتضائات «اخلاق مسئولیت» و قاعده «حفظ نظام» صورت گیرد. اخلاق مسئولیت اقتضا می‌کند حکومت صرفاً برای اینکه مانعی اساسی را از سر راه ایفای مسئولیت اداره جامعه بردارد متوسل به برخورد کیفری با مخالفان خود شود. حکومت باید نشان دهد که مقابله با عمل جرم‌انگاری

شده، برای ایفای مسئولیت اداره جامعه توسط دولت «ضرورت» دارد. بنابراین توسل به این قاعده برای توجیه جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت محدود به حدودی خواهد بود. قاعده حفظ نظام اقتضا دارد که اولاً فقط رفتارهایی جرم‌انگاری شوند که موجب «اخلال» در نظام‌اند و موجودیت آن را با خطری جدی مواجه می‌سازند؛ ثانیاً مجازات وضع شده، با اخلاقی که از رفتار حاصل می‌شود «متناسب» باشد و در کیفرگذاری زیاده‌روی صورت نگیرد؛ ثالثاً برای این منظور، توسل به «هر» عمل حرام و غیراخلاقی صورت نگیرد، بلکه تنها حرام‌هایی مباح می‌شوند که اهمیت آن‌ها کمتر از اهمیت حفظ حکومت است.

۳. شاخص‌ها و جلوه‌های جرم‌انگاری غیراخلاقی اقدام علیه حکومت

پس از بررسی توجیه‌های جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت، باید بدین موضوع پرداخت که جرم‌انگاری اقدامات علیه حکومت تا کجا با توجیه‌های مذکور سازگار است و کجا عدول از مبانی صورت می‌گیرد و جرم‌انگاری این اقدامات، جلوه‌ای از ابزارگرایی کیفری محسوب می‌شود و به عبارت دیگر مرز میان جرم‌انگاری اخلاقی و غیراخلاقی در این حوزه چیست؟ برای یافتن پاسخ، ابتدا باید مشخص کنیم که جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت در چه چارچوب و قلمروی «باید باشد» تا غیراخلاقی محسوب نشود و سپس به بررسی این می‌پردازیم که قلمروی جرم‌انگاری این اقدامات در قوانین کیفری موجود به چه ترتیب و وضعیتی «هست».

۳-۱. مرزبندی میان جرم‌انگاری‌های اخلاق‌مدارانه و غیر اخلاق‌مدارانه

شهروندان جامعه بنا به هر دلیلی تصمیم به مخالفت با حکومت و سرپیچی از اوامر و نواهی آن بگیرند این مخالفت و تمرد، به یکی از شکل‌های زیر ظهور می‌یابد (جیکویز، ۱۳۸۶: ۲۱۰-۱۱):

الف. تمرد منفعل: در این گونه از تمرد، فرد بدون آنکه به منظور بیان مخالفت خود در برابر حاکمیت مبادرت به انجام اقدامات ایجابی کند، به صورت سلبی و منفعلانه مخالفت خود را بیان می‌دارد. در ادبیات حقوقی به این گونه تمردها عنوان «نافرمانی مدنی» اطلاق می‌شود (دورکین، ۱۳۸۷: ۲۱۰-۲۱۱). بدین ترتیب که حکومت با تصویب قانون، اوامر و نواهی مشخصی را به شهروندان تحمیل می‌کند و احیاناً مجازاتی هم

برای نقض آن‌ها در نظر می‌گیرد. شهروندانی که بنای مخالفت را با این اوامر و نواهی داشته باشند، بدون آن که به صورت فعالانه در مقابل حکومت بایستند یا زبان به انتقاد از این احکام بکشایند، صرفاً از اجرای اوامر و نواهی سرباز می‌زنند.

ب. تمرد فعال: در این گونه از تمرد، فرد پا را از نافرمانی محض فراتر گذاشته و با انجام یک سری اقدامات ایجابی به صورت فعالانه مخالفت خود را با حکومت نشان می‌دهد. تمرد فعال به دو شکل می‌تواند صورت گیرد:

۱. تمرد نرم: در این نوع از تمرد، فرد تلاش می‌کند از راه‌های مسالمت‌آمیز و دموکراتیک مخالفت خود را ابراز نماید. انتقادهای مکتوب و شفاهی از تصمیمات و عملکردها و رویه‌های حکومت، اعتراض به عملکرد حاکمیت از طریق تشکیل گروه‌ها و پویش‌های اعتراضی و نیز برگزاری تجمع و اعتصاب‌ها و تحصن‌های فردی یا گروهی برای بیان اعتراض، همگی در این دسته از تمرد جای می‌گیرند.

۲. تمرد سخت: در این نوع، فرد برای بیان مخالفت خود به شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز متوسل می‌شود. مانند قیام مسلحانه، ترور یا گروگان‌گیری مقامات حکومتی یا افراد عادی برای تحت فشار قرار دادن حکومت، اقدام به براندازی حکومت و امثال آن.

در بین گونه‌های مختلف تمرد در برابر حکومت، کدام‌یک از آن‌ها را می‌توان با توجه‌های پیش‌گفته در خصوص جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت، ممنوع کرد و حکومت را مجاز به توسل به ابزار کیفری برای جلوگیری از آن‌ها دانست؟ در پاسخ می‌گوییم از آنجا که ضرورت جرم‌انگاری جرائم علیه حکومت، برآمده از جمع دو مبنای «اخلاق مسئولیت» و «حفظ نظام» است. بنابراین اولاً تنها جرم‌انگاری رفتارهایی در این حوزه موجه و قابل دفاع است که موجب «اخلال» در نظام سیاسی باشند و حفظ و موجودیت آن را با خطر جدی مواجه کنند؛ ثانیاً مقابله کیفری با آن رفتار، برای انجام مسئولیت اداره جامعه و حفظ نظم و سامان موجود در آن، «ضرورت» داشته باشد. به بیان دیگر جلوگیری یا خنثی‌سازی این اخلال، با ضابطه عینی و

نوعی^۱ به شیوه دیگری به جز شیوه کیفری امکان‌پذیر نباشد. در واقع حکومت صرفاً برای این منظور که بتواند مانعی ضروری را از سر راه ایفای مسئولیت اداره جامعه بردارد، می‌تواند متوسل به برخورد کیفری با مخالفان خود شود؛ ثالثاً پاسخ کیفری داده شده توسط قانون، با اخلال ایجاد شده «متناسب» باشد و در این راستا دچار افراط و تفریط نشود.

عدم رعایت این سه اصل، عدول از اصول و مبانی حقوقی جرم‌انگاری در این حوزه قلمداد می‌شود و به واسطه مداخله غیرضروری یا نامتناسب و نابجا، منجر به نادیده انگاشته شدن اصول اخلاقی نیز خواهد بود. هنگامی که حکومت به منظور حفظ موجودیت و اقتدار خود و حل مشکلی به نام مخالفان و منتقدان با نادیده انگاشتن این اصول و مبانی به جرم‌انگاری به‌عنوان در دسترس‌ترین ابزار مبادرت می‌کند، دچار ابزارگرایی کیفری شده است. در میان گونه‌های مختلف مخالفت با حکومت، مهم‌ترین مسئله آن است که مشخص نماییم کدام یک از آن‌ها «اخلال» در نظام به حساب آمده و در نتیجه می‌تواند مجوز جرم‌انگاری توسط حکومت باشد؟ بدیهی است تمردهای فعال از نوع تمرد سخت، این ویژگی اساسی را دارند و با توجه به اخلاقی که نه تنها در عملکرد حکومت، بلکه در کل نظام اجتماعی و آسایش مردم ایجاد می‌کنند، شایسته جرم‌انگاری هستند. اما در خصوص سایر گونه‌های مخالفت، به دشواری می‌توان حکمی کلی داد و آن‌ها را از مصادیق «اخلال» در نظام به شمار آورد یا آن‌ها را از عداد اخلال خارج دانست. به نظر می‌رسد در خصوص این گونه رفتارها باید حسب مورد بررسی کرد و به این سؤال پاسخ داد که آیا این رفتار، موجب تضعیف و اخلال در نظام می‌شود یا خیر؟ از آنجا که هر تمردی موجب تضعیف نظام نمی‌شود از این رو حکومت هنگام جرم‌انگاری تمردهای منفعل و نرم همواره باید جوانب احتیاط را رعایت کند و صرفاً آن‌هایی را که آشکارا منجر به تضعیف و اخلال در نظام می‌شوند، جرم‌انگاری کند.

۲-۳. جلوه‌هایی از جرم‌انگاری‌های اخلاق‌مدارانه

نگاهی به فهرست جرائم و مجازات‌های موجود در قوانین کیفری کشورهای مختلف، نمونه‌های متعددی از جرم‌انگاری‌های غیرابزارگراییانه در حوزه رفتار علیه حکومت در اختیار ما می‌گذارد. در همه نظام‌های حقوقی، جرم‌انگاری‌های غیرابزارگراییانه در حوزه ترمدهای فعال و سخت به راحتی صورت می‌گیرد و سیاست‌گذاران جنایی هیچ کشوری در جرم‌انگاری این قبیل رفتارها تردیدی به خود راه نمی‌دهند و این، همان رویه‌ای است که در ابتدای این مباحث از آن به‌عنوان «طبیعی» بودن جرائم علیه حکومت یاد کردیم. در واقع ترمدهای سخت از آن رو همواره در همه زمان‌ها و مکان‌ها مورد جرم‌انگاری قرار می‌گیرند که جرم‌انگاری آن‌ها کاملاً بر اصول و مبانی جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت منطبق است و نمی‌توان به خاطر این قبیل جرم‌انگاری‌ها به حکومت، برچسب ابزارگرایی کیفری یا ماکیاولیزم زد.

مهم‌ترین مصادیق جرم‌انگاری‌های غیرابزارگراییانه عبارت‌اند از: اقدام برای جدا کردن قسمتی از خاک کشور، جاسوسی برای بیگانگان، خیانت به کشور از طریق کسب و افشاء اسرار کشور، براندازی حکومت، اقدام برای کودتا، مخالفت با حکومت از طریق خرابکاری‌های گسترده در تأسیسات عمومی و بهداشتی و زیربنایی، قیام مسلحانه علیه حکومت، مقابله به حکومت یا ممانعت از اجرای قوانین حکومتی از طریق توسل به زور و خشونت (مواد ۱-۴۱۱ تا ۹-۴۱۴ قانون جزای فرانسه، مواد ۸۱ تا ۸۹ و ۹۳ تا ۱۰۴ قانون مجازات آلمان، مواد ۱۰۲ تا ۱۱۳ قانون جزای جمهوری خلق چین، مواد ۴۹۸ تا ۵۱۲ قانون تعزیرات ایران، بخش ۳ از اصل ۳ قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، زیربخش ۲۳۸۱ تا ۲۳۸۴ از مبحث ۱۱۵ بخش ۱ فصل ۱۸ قانون جزای نمونه آمریکا مصوب ۲۰۰۶، مواد ۶۱ تا ۹۰ قانون مجازات الجزایر). این اقدامات همگی از نوع ترمدهای فعال و سخت هستند که در کلیه نظام‌های حقوقی جرم‌انگاری شده‌اند.

۳-۳. جلوه‌هایی از جرم‌انگاری‌های غیراخلاق‌مدارانه

سیاست جنایی تقنینی کشورهای مختلف در قبال ترمدهای منفعل و نرم، رویه‌های متنوعی را اتخاذ می‌کنند، به‌گونه‌ای که نمی‌توان این قبیل جرائم را مانند جرائم فوق‌الذکر در زمره جرائم طبیعی قرار داد. برخی

نظام‌های عدالت کیفری، تفسیر مضیقی از مفاهیم «تضعیف» و «اخلال» در نظام دارند و در نتیجه مدارای بیشتری با تمردهای منفعل و نرم از خود نشان می‌دهند و برخی دیگر نیز با تفسیرهایی موسع از این مفاهیم، مصادیقی از جرم‌انگاری‌های ابزارگرایانه را در این حوزه در قوانین کیفری خود وارد می‌کنند. از مهم‌ترین مصادیق جرم‌انگاری‌های ابزارگرایانه در این زمینه به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

الف. انتقاد از حاکمیت: هر انتقاد و اعتراضی را نسبت به عملکرد و رویه‌ها و تصمیمات حاکمیت نمی‌توان از مصادیق «تضعیف» و «اخلال» در عملکرد حکومت به شمار آورد و آن را جرم‌انگاری نمود. در قانون آشوب^۱ ایالات متحده آمریکا مصوب سال ۱۷۹۸ «گفتن، نوشتن، چاپ کردن یا منتشر کردن مطالب ناروا با هدف بدنام کردن دولت ایالات متحده آمریکا یا برانگیختن نفرت مردم از دولت ایالات متحده» جرم‌انگاری شده بود. این قانون که هم‌زمان با انقلاب فرانسه و در شرایطی به تصویب رسید که کشور آمریکا در شرف جنگ قریب‌الوقوع با کشور فرانسه قرار داشت (Samaha, 2011: 456)، نشان می‌دهد که اگر حکومت در شرایطی قرار گیرد که حفظ امنیت و بقای خود برایش از اصول حقوق بشری و آزادی‌های فردی با اهمیت‌تر شود، یکی از مهم‌ترین بسترهای بروز ابزارگرایی کیفری فراهم می‌شود.

مورد دیگر کشور لیبی است که به فاصله اندکی از سرنگونی حکومت معمر قذافی، شورای ملی انتقالی در این کشور به موجب مصوبه‌ای تبلیغ و ستایش از معمر قذافی، رهبر سابق این کشور، پسران و حکومت او را جرم دانست و برای آن مجازات تعیین کرد. طبق این مصوبه، تبلیغ به نفع رژیم سابق در صورت لطمه زدن به منافع ملی مجازات حبس ابد را در پی دارد. مثال‌های فوق همگی نمونه‌هایی از جرم‌انگاری ترمرد فعال نرم به شمار می‌روند.

ب. تشکیل تجمع و تظاهرات: برگزاری تجمع و اعتصاب و تظاهرات خواه با انگیزه‌های صنفی یا هنری و ورزشی و سیاسی و... به‌خودی‌خود نه موجب تضعیف نظام سیاسی حاکم و نه موجب اخلال در نظام

است. بنابراین جرم‌انگاری صرف تشکیل تجمع و تحصن و شرکت در آن از مصادیق ابزارگرایی کیفری به شمار می‌آید.

در نظام حقوقی ایران به رغم مجوز صریح اصل بیست‌وهفتم قانون اساسی برای تشکیل تجمع، قانون‌گذار در پاره‌ای قوانین عادی، اصل را بر ممنوعیت برگزاری تجمعات قرار داده است و برگزاری چنین برنامه‌هایی را منوط به اخذ مجوز از مراجع مربوطه می‌داند (تبصره ۲ ماده ۶ قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی...)^۱. برخی آرای قضایی نیز برگزاری تجمع‌ها و راهپیمایی‌های بدون مجوز (به‌ویژه تجمع دارای انگیزه‌های سیاسی) را از مصادیق جرم تبانی علیه امنیت دانسته و برگزار کنندگان و حتی شرکت‌کنندگان در این برنامه‌ها را به استناد ماده ۶۱۰ ق.م.ا. (تعزیرات) محکوم به تحمل کیفر می‌کند.

این قوانین و رویه‌های قضایی شکل گرفته پیرامون آن‌ها از مصادیق ابزارگرایی کیفری محسوب می‌شوند؛ زیرا صرف برگزاری چنین تجمعاتی به‌خودی‌خود موجب اخلال در نظام نمی‌شوند و جرم‌انگاری آن‌ها خارج از چارچوب توجیه‌های جرم‌انگاری رفتار علیه حکومت ارزیابی می‌شود. درحالی‌که در برخی نظام‌های حقوقی، صرف برگزاری تجمع و راهپیمایی جرم محسوب نمی‌شود، بلکه قانون‌گذار صرفاً در مواردی ورود پیدا می‌کند که تجمع و راهپیمایی در معابر و اماکن عمومی به گونه‌ای برگزار شود که موجب اخلال در نظم عمومی گردد که در این صورت نیز صرف برگزاری و شرکت در چنین تجمعاتِ محل نظم عمومی جرم محسوب نمی‌شود، بلکه فقط رفتار کسانی جرم‌انگاری شده است که پس از دو مرتبه اخطار از سوی مقامات انتظامی مبنی بر متفرق شدن، کماکان در محل تجمع و در حالت تجمع به مانند (ماده ۳-۴۳۱ و ۹-۴۳۱ قانون جزای فرانسه، ماده ۲۹۶ قانون جزای جمهوری خلق چین). قانون‌گذار فرانسه حتی پا را از این فراتر گذاشته و در ماده ۱-۴۳۱ قانون جزا هرگونه ممانعت از برگزاری تجمعات و تظاهرات را جرم‌انگاری کرده است.

۱. برگزاری راهپیمایی‌ها با اطلاع وزارت کشور بدون حمل سلاح در صورتی که به تشخیص کمیسیون ماده ۱۰ محل به مبانی اسلام نباشد و نیز تشکیل اجتماعات در میداين و پارکهای عمومی با کسب مجوز از وزارت کشور آزاد است.

پ. مداخله کیفری در نمادها: دولت‌ها یک سری علائم و نشانه‌ها مانند پرچم کشور، سرود ملی و حتی شعار ملی را که در قوانین اساسی به آن‌ها اشاره می‌شود، به عنوان نماد کشور معرفی می‌کنند. بنابر فرض، این علائم و نشانه‌ها از سوی حکومت طراحی شده موجب وحدت ملی و استحکام پیوند ملت و حکومت می‌شوند و تضعیف آن‌ها و بی‌علاقگی ملت به آن‌ها نشانه دوری ملت از حکومت است.

روی دیگر سکه نیز علائم و نشانه‌های گروه‌ها و فرقه‌های مخالف حکومت است که ترویج آن‌ها خطری برای بقای حکومت به شمار می‌رود. از این رو در نظام‌های مختلف ممکن است مداخله کیفری به منظور حمایت از نمادهای حاکمیت یا مقابله با نمادهای مخالف حاکمیت صورت گیرد. از آنجا که هر نوع بی‌احترامی به نمادهای حاکمیت یا هر نوع استفاده از نمادهای مخالف حاکمیت لزوماً به معنی اختلال در نظام و موجب تضعیف حکومت نیست، جرم‌انگاری توهین به سرود ملی و پرچم ملی^۱ و نیز استفاده از نمادهای گروه‌های مخالف حاکمیت به نوعی از مصادیق ابزارگرایی کیفری به شمار می‌رود. قوانین بسیاری از کشورها توهین به سرود و پرچم ملی را جرم‌انگاری کرده‌اند (ماده ۱-۵-۴۳۳ قانون جزای فرانسه، ماده ۲۹۹ قانون جزای جمهوری خلق چین، بند ۱ ماد الف، الف قانون مجازات آلمان، ماده ۳۸۴ قانون مجازات)، اما قانون‌گذار ایران از جرم‌انگاری این رفتارها به درستی خودداری نموده است.

ت. وضع مجازات‌های نامتناسب: مبانی جرم‌انگاری جرائم علیه حکومت اقتضا دارد که قانون‌گذار هنگام تعیین کیفر برای این جرائم، به میزان ضرورت اکتفا و از وضع مجازات‌های بسیار شدید اجتناب کند (رحیمی‌نژاد و حبیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۳۰). این در حالی است که به عنوان مثال در قانون جزای جمهوری خلق چین برای اکثر جرائم علیه حکومت یا مجازات اعدام یا حبس ابد و یا حبس‌های طولانی‌مدت بین ۵ تا ۱۰ سال پیش‌بینی شده است. استفاده ابزاری از اعدام و حبس ابد برای ایجاد رعب در میان مردم و بیان اهمیت فوق‌العاده امنیت حکومت، از مصادیق ابزارگرایی کیفری به شمار می‌رود. در قوانین کیفری ایران هرچند شدت عمل تا به این حد نیست و در بسیاری از جرائم تعزیری علیه حکومت تلاش شده است تا رعایت

۱. تأکید می‌کنیم که مقصود ما تنها سرودها و پرچم‌هایی است که از سوی حکومت طراحی شده‌اند و بیش از آن که نماد هویت ملی باشند، بیانگر هویت حکومت هستند.

تناسب میان جرم و مجازات لحاظ گردد، با این وجود اعمال عمده این مجازات‌های تعزیری مشروط به آن است که دادگاه، اقدام مرتکب را از مصادیق «محرابه» تشخیص ندهد (مواد ۴۰۸، ۵۰۴، ۵۰۸ ق.م.ا. تعزیرات)). قانون‌گذار در بسیاری از موارد راه را برای اعمال مجازات اعدام در خصوص جرائم علیه حکومت و اقدام علیه نظام باز گذاشته است که این امر از منظر ابزارگرایی کیفری و به لحاظ تجاوز از حد ضرورت «حفظ» نظام، قابل انتقاد است.

نتیجه‌گیری

قانون‌گذار در فرآیند جرم‌انگاری باید خود را مقید به اصول و موازین اخلاقی دانسته و از انجام اقدامات غیراخلاقی اجتناب ورزد. این مهم هنگام جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا در جریان آن، حکومت برای حفظ قدرت خود متوسل به ابزار کیفری گشته و با اندک لغزشی در مظان اتخاذ رویه ماکیاولیستی قرار خواهد گرفت. استناد به مصالح سیاسی، می‌تواند دلیلی فریبنده برای خروج قانون‌گذار از معیارهای مذکور به هنگام جرم‌انگاری اقدامات بر علیه حکومت باشد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد قانون‌گذار خواه بر اساس دیدگاه‌های عرفی و خواه بر اساس آموزه‌های حقوق اسلامی مبادرت به وضع کیفر برای انجام اقدامات علیه حکومت بنماید باید اولاً تنها رفتارهایی را جرم‌انگاری کند که موجب «اخلال» در نظام سیاسی باشند و حفظ و موجودیت آن را با خطر جدی مواجه کنند؛ ثانیاً مقابله کیفری با آن رفتار، برای انجام مسئولیت اداره جامعه و حفظ نظم و سامان موجود در آن، «ضرورت» داشته باشد؛ ثالثاً پاسخ کیفری پیش‌بینی شده، با اخلال ایجاد شده «متناسب» باشد و در این راستا دچار افراط و تفریط نشود والا جرم‌انگاری ابزارگرایانه و غیراخلاقی خواهد بود. بیم به خطر افتادن حیات سیاسی حکومت به‌عنوان توجیه‌گر مداخله در رفتارهایی که می‌تواند واجد این خصیصه باشد، موجب خواهد شد که بیشترین میزان خروج از اصول جرم‌انگاری به لحاظ عمق و کثرت، متوجه این حوزه از جرم‌انگاری باشد. به‌عنوان مثال، اصل قانونمندی و وجه سلبی آن، به‌عنوان بدیهی‌ترین اصل جرم‌انگاری، در جرم‌انگاری اقدام علیه حکومت شکننده‌تر است. هنگامی که نوبت به حفظ کرامت انسانی در اعمال کیفر

می‌رسد، اهمیت منع شکنجه و آزار و منع رفتارهای غیرانسانی یا تحقیر کننده رنگ می‌بازد. قانون‌گذار کیفری، هنگامی که به حوزه جرائم علیه حکومت می‌رسد به هنگام تشخیص ضرورت مداخله، دچار سردرگمی بیشتری در طبقه‌بندی هنجارهای اجتماعی و اتخاذ تدابیر مناسب برای حمایت از ارزش‌های قابل حمایت می‌گردد. همان‌گونه که در مرحله تعیین مجازات و اجرای آن، واکنش‌ها شدیدتر خواهد شد. نگاهی به سیاهه جرائم در قوانین کیفری ایران حاکی از وجود پاره‌ای مصادیق از این نوع جرم‌انگاری است که بازنگری در آنها به منظور اخلاقی‌تر کردن سیاست کیفری ایران ضروری می‌نماید.

فهرست منابع

- ابراهیمی، شهرام (۱۴۰۳). **جرم‌شناسی پیشگیری**، جلد ۱، چاپ هشتم، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- ارسطو (۱۳۷۷). **سیاست**، ترجمه: حمید عنایت، تهران: امیرکبیر.
- ادواردز، الستر و تاونزند، جولز (۱۳۹۰). **تفسیرهای جدید بر فیلسوفان سیاسی مدرن، از ماکیاولی تا مارکس**، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: نشر نی.
- همپتن، جین (۱۳۸۵). **فلسفه سیاسی**، ترجمه: خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- جعفری‌پیشه، مصطفی (۱۳۸۹). «حق تمرد و وجوب حفظ نظام از منظر اهل بیت و اهل سنت»، **مجله طلوع**، سال ۹، شماره ۳۳.
- جیکوبز، لزی (۱۳۸۶). **درآمدی بر فلسفه سیاسی نوین**، ترجمه: مرتضی جبرایی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- دورکین، رونالد (۱۳۸۷). «**نافرمانی مدنی**»، مقاله در: **حق و مصلحت**، ترجمه و تألیف: محمد راسخ، تهران: طرح نو.
- رحیمی‌نژاد، اسماعیل و حبیب‌زاده، محمدجعفر (۱۳۸۷). «مجازات‌های نامتناسب: مجازات‌های مغایر با کرامت انسانی»، **فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، دوره ۳۸، شماره ۲.
- شمس‌الدین، محمدمهدی (۱۴۱۲ ق). **نظم الحکم و الإدارة فی الإسلام**، قم: دارالثقافه للطباعة و النشر.
- لاک، جان (۱۳۸۷). **رساله‌ای درباره حکومت**، ترجمه: حمید عضدانلو، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۰). **قواعد فقه**، جلد ۱، چاپ هشتم، تهران: نشر علوم اسلامی.
- محمودی‌جانکی، فیروز و امامی‌آرندی، حبیب (۱۳۹۲). «فرمانروایی سیاسی و معمای توجیه جرائم علیه دولت؛ نظریه‌ای در باب جرائم علیه دولت»، **پژوهشنامه حقوق کیفری**، سال ۴، شماره ۱.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹). **صحیفه امام**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- منتظری، حسینعلی (۱۳۶۹). **مبانی فقهی حکومت اسلامی**، ترجمه و تقریر: محمود صلواتی، قم: نشر تفکر.
- مهوری، محمدحسین (۱۳۸۰). «**حفظ نظام (۱)**»، **حکومت اسلامی**، شماره ۲۰، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۹۲). **جرائم علیه امنیت و آسایش عمومی**، چاپ بیست‌ودوم، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- ملک‌افضلی اردکانی، محسن (۱۳۸۹). «آثار قاعده حفظ نظام»، **حکومت اسلامی**، سال ۱۵، شماره ۴.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ ق). **جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام**، چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نوبهار رحیم (۱۳۸۸). «قاعده‌ای به نام حفظ نظام و معنای فقهی و دینی آن»، **روزنامه اطلاعات**، شماره ۲۲۵۴۴، تهران.

References

- Carson, D. A. (1981). Divine Sovereignty and Human Responsibility in Philosophy. **Province and Responsibility in Philo**, 148- 164.

- Duff, Antony (2013). 'Theories of Criminal Law', **Stanford Encyclopedia of Philosophy**, <https://plato.stanford.edu/entries/criminal-law/>.
- Feinberg, Joel (1984). **The Moral Limits of the Criminal Law, Vol. 1: Harm to Others**. New York: Oxford University Press.
- Samaha, Joel (2011). **Criminal Law**. Belmont: Wadsworth.
- Simmons, A. John, (2001). **Justification and Legitimacy; Essays on Rights and Obligations**, Cambridge University Press.

In Persian

- Aristotle (1998). **Politics**, Translated by Hamid Enayat, Tehran: Amirkabir Publications.
- Dworkin, Ronald (2008). "Civil Disobedience" in: **Right and Expediency**. Translated & Edited by M. Rasekh, Tehran: Tarh-e-No.
- Ebrahimi, Shahram (2025). **Preventive Criminology**, Vol. 1, 8th Ed, Tehran: Mizan Legal Foundation.
- Edwards, A. & Townsend, J. (2011). **New Interpretations of the Modern Political Philosophy: From Machiavelli to Marx**. Translated by K. Deihimi, Tehran: Ney Publishing.
- Hampton, Jean (2006). **Political Philosophy**. Translated by Khashayar Deihimi, Tehran: Tarh-e No.
- Jacobs, Lesley A. (2007). **An Introduction to Modern Political Philosophy**. Translated by M. Jiryayi, First Edition, Tehran: Ney Publishing.
- Ja'farpisheh, Mostafa (2010). "The Right to Rebel and the Necessity of Preserving the System from the Perspective of Ahl al-Bayt and Sunnis". **Tolou Journal**, Ninth Year, No. 33.
- Locke, John (2008). **A Treatise on Government**. Translated by H. Azodanloo, Third Edition, Tehran: Ney Publishing.
- Mahmoudi Janaki, F. & Emami Arandi, H. (2013). "Political Governance and the Enigma of Justifying Crimes Against the State; A Theory of Crimes Against the State". **Criminal Law Research Journal**, Year 4, No. 1.
- Mahouri, Mohammad-Hossein (2001). "Preservation of the System (1)". **Hokumat-e-Eslami Journal**, No. 20, Qom: Secretariat of the Assembly of Experts of the Supreme Leader.
- Malek-Afzali Ardakani, M. (2010). "The Effects of the Rule of Preservation of the System". **Hokumat-e-Eslami Journal**, Year 15, No. 4.
- Mir-Mohammad Sadeghi, H. (2013). **Crimes Against Public Security and Welfare**. 22nd Ed, Tegeran, Mizan Legal Foundation.
- Mohaqeq-Damad, S. M. (2001). **Rules of Fiqh**. Vol. 1, Tehran: 8th Ed. Islamic Sciences Publication.
- Montazeri, Hossein-Ali (1990). **Jurisprudential Foundations of the Islamic Government**. Translated and Narrated by Mahmoud Salavati, Qom: Tafakkur Publication.
- Mousavi Khomeini, Ruhollah (2000). **Sahifeh-ye-Imam**. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Najafi, Mohammad-Hassan (1984). **Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam**. Seventh Edition, Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Nobahar, Rahim (2009). "A Rule Named Preservation of the System and its Jurisprudential and Religious Meaning". **Ettela'at Newspaper**, Tehran: No. 22544.
- Rahiminejad, I. & Habibzadeh, M. (2008). "Disproportionate Punishments: Punishments Contrary to Human Dignity". **Law Quarterly**, Journal of the Faculty of Law and Political Sciences, Volume 38, No. 2.
- Shams al-Din, M. M. (1991). **System of Governance and Administration in Islam**. Qom: Dar Al-Thaqafa for Printing and Publishing.